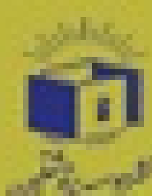




شرحی بر فرازهایی از مناجات شعبانیه

بیانات
آیت الله سید محمدرضا مدرسی یزدی



بسم الله الرحمن الرحیم

اوج عرفان در مناجات ماه شعبان

نویسنده:

محمد رضا مدرسی یزدی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اوج عرفان در مناجات ماه شعبان

مشخصات کتاب

مؤلف : آیت الله سیدمحمدرضا مدرسی طباطبایی یزدی

ناشر : مشخص نیست

«شرحی بر فرازهایی از مناجات شعبانیّه»

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین و لعنه الله علی أعدائهم أجمعین

بحمدالله از این دعای شریف و روح نواز، با نوای خوش برادر بزرگوار بهره بردیم. امیدواریم مورد رضای حضرت حق عزّ اسمه و توجّهات حضرت ولیّ عصر (عجّل الله تعالی فرجه الشریف و أرواحنا لتراب مقدمه الفِداء) قرار بگیرد. خداوند متعال این جلسه را مورد نظر خاصّ خود قرار داده و از مؤسّسِ و همه ی کسانی که شرکت نموده اند به أحسن وجه قبول بفرماید. در لحظاتی که خدمت برادران و خواهران مکرّم هستم، هیچ چیز مناسب تر از این نیست که کلّیّاتی درباره ی همین مناجات شریف شعبانیّه با این مضامین عالی طرح نمایم؛ گرچه سخن گفتن درباره ی این دعا واقعاً کار مشکلی است و بیان و ذوق و روح دیگری می خواهد.

این دعا به حَسَب آن چه که نقل شده است، مناجات، گفتگو و ابراز شوق و علاقه ی امیرالمؤمنین و اولاد ایشان: و به تعبیری، عشق بازی آنان با پروردگار عالم بوده است. در بعضی از فقرات این مناجات، مضامینی وجود دارد که فوق عقول ماست. ما صرفاً الفاظش را تکرار می کنیم؛ ممکن است معانی تحت اللّفظی اش را هم بفهمیم؛ امّا درک عمق و ژرفایش آن–چنان که از زبان معصوم صادر شده برای افراد عادی و انسان های معمولی و حتّی برای کسانی که به عنوان عارف شناخته شده اند محال است؛ چه رسد به امثال من و کسانی که در این سطوح نازل، گرفتار

ص: ۲

رسوبات مادّیت و إخلاد إلی الأرض و پای بند هوی و هوس خودشان هستند. امّا امیدواریم که خداوند متعال رَشحه ای از رَشَحات و قطره ای از آن بِحار معارف و محبّت ها را نصیب ما بگرداند .

بستر مناجات شعبانیّه

از آغاز تا پایان این دعا سلسله ای از معارف و حقایق عالَم وجود است؛ از مبدأ هستی و غِنا و عظمت پروردگار، از ضعف و مسکنت مخلوق و از عشق و محبّت الهی سخن می گوید و این که غیر از او هیچ نیست و جز او همه ظُلُمات است و تاریکی. این مضامین به گونه ای بیان شده که اگر انسان آن را با توجّه بخواند و مخصوصاً تکرار نماید، معنویّت آن در ژرفای جان می–نشیند، به اعماق روح تزریق می شود و در باطن آدمی جای می گیرد.

این مناجات حقیقت عرفان است. البتّه مقصود از عرفان آن چیزی است که مورد تأیید اهل بیت پیامبر۹ و خاندان وحی: است؛ نه آن چه که با سوء برداشت ها و سوء استفاده ها، به ناحق به عنوان عرفان معرّفی شده است. مراد ما عرفان کسانی است که در طریقه ی پیامبر۹ و اهل بیت او: هستند و به اهل بیت صد در صد تعبّد محض دارند امثال سلمان وکمیل، و آنان که پرورش یافته و شاگردان امام باقر و امام صادق۸بودند و شاگردان شاگردان آن ها، تا به امروز.

ممکن است مطالبی در کتاب های کلامی، فلسفی و یا درآثار عرفانی بخوانیم، ولی حقیقت معانی آن در عمق جان رسوخ نمی کند و قلب و روح متحقّق به آن معانی نمی شود. امّا دعاهایی که از ائمّه وارد شده است می تواند این معانی را در عمق جان نفوذ بدهد و وجود انسان را به آن حقایق متحقّق کند؛ به گونه ای که نورانیّت آن را حس نموده و شهود نماید. حتّی چه بسا افرادی که اصطلاحات علمی را نمی دانند نه این که بگویم ندانستن کمال است، نه، اشتباه نشود؛ راه حقیقی از راه معرفت و علم و دانش است امّا به کمک همین ادعیه و مناجات هایی که ائمّه: تعلیم فرمودند، نتیجه و غایات آن دانش ها را با عبادت ها، ذکرها، مناجات ها و انس شان به این دعاها و مداومت بر آن حقایق، کشف نمودند.

دریایی از دعاها با مضامین عالی از ائمّه ی اهل بیت: برای ما به یادگار مانده که اثرات علمی تربیتی فراوانی دارد؛ معارف حقّه را بیان نموده و انسان ساز است. بحمدالله این معارف با همه ی فشارها و تلاش هایی که برای حذف آن ها توسط ظالمان و غاصبان صورت گرفته در لابلای کتب تا به امروز باقی مانده و به دست ما رسیده است. هم چون دعای کمیل، دعای صباح،

ص: ۳

دعـای جوشن ، دعـای عرفه ، صـحیفه ی سـجّادیه، دعاهـای مـاه رمضـان، زیارات ودعاهای بعـد از آن ها و غیر این ها. در میان این دعاها بعضـی واقعاً از غُرر ادعیه به شـمار می آینـد. خود این ادعیه با هم تفاوت دارنـد. از لحاظ مضامین و معانی، از نظر الفاظ و از حیث آهنگ و موسیقی کلمات. حالا علّتش چه بوده، هرچه می خواهد باشد، یقیناً بی حکمت نبوده است. این دعاها برای بالا بردن معرفت انسان به مبدأ و معاد، و برای ارتقاء اندیشه و عمق بخشیدن به آن درباره ی حقیقت هستی، و هم چنین برای تربیت اخلاقی و کسب خصایل عالی انسانی، بسیار مؤثّرند.

از جمله غُرَر ادعیه، همین دعای شـریف و مناجات ائمّه: در ماه معظّم شـعبان است که به مناجات شعبانیّه معروف شده است. این دعا همیشه مورد توجّه علمـا و عرفـای حقیقی و اهـل ذوق و حالاـت معنوی و روحانی بوده است. مرحوم محـدث قمی۱ می فرماید: هر چنـد این دعـا به مناسـبت مـاه شـعبان است و دعـای امیرالمؤمنین و ائمّه: در این مـاه بوده است. ولی هر وقت که حضور قلـبی باشـد خوانـدن آن منـاسب است. از این جـا معلوم می شود که این دعـا مورد توجّه بوده است. و خوشـبختانه بعـد از این که حضـرت امام خمینی که خود مربّی نفوس و مزکّی قلوب بود عنایت خاصّی به این دعا ابراز نمود، بحمدالله دعا فراگیرتر شد.

هر فقره ای از این مناجات از لحاظ معرفتی و تربیتی، مطالب و مضامین بسـیار والایی دارد که در سر تا سر این دعا موج می زند. در واقع، این دعا از یک طرف، فلسـفه به معنای اعمّ است که حقیقت هستی را تبیین می کند که اصلاً هستی چیست؟ مبدأ هستی کدام است؟ غـایت هستی چیست؟ أسـماء حسـنای الهی چیست؟ انسـان چه نقشـی در این عـالم هستی دارد؟ چگونه بایـد رفتار کنـد؟ چه خصوصیّتی دارد؟ ضعف درونی انسان کدام است؟ از طرف دیگر، جهات اخلاقی و تربیتی دارد. انسان برای رسیدن به هدف نهایی و کمـال انسانی خود نمی توانـد تنها به معرفت اکتفا کنـد؛ بلکه بایـد تربیت هم بشود. ابزار تربیتی که در این دعا به کار رفته، انسان سـاز است. واقعـاً اگر انسـان با این دعا انس بگیرد و با توجّه به معانی اش آن را زمزمه کنـد، روحش صـیقل می خورد؛ به اهتزاز در می آید و کم کم عادت می کند به عالم معنا متّصل شود. همان طور که در خود این دعای شـریف آمده است: خدایا ارواح ما را به محلّ قدست معلّق و متّصل گردان.(۱)

۱- «إِلَهِی!....تَصِیرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِک». بحارالأنوار، ج۹۱، ص۹۸.

ص: ۴

اوج مناجات شعبانیّه

با خوانـدن این دعا روح لحظه به لحظه اوج می گیرد و بالا و بالاتر می رود تا آن جا که از رسوبات مادّیت رها شده و به سرچشـمه ی هستی نزدیک و نزدیک تر می گردد و آن گاه در یک حالت مستعدّی می خوانیم:

 إلهِی هَب لِی کَمـالَ الإنقِطاعِ إلَیک و أنِر أبصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إلَیک حَتَّی تَخرِقَ أبصارُ القُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إلی مَعـدِنِ العَظَمَهِ وَ تَصِیرَ أرواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدسِک؛ «خدایا! به من ببخش نهایت بریدن به سوی خودت را، و روشن فرما چشم های دل های ما را به کمـک نگاه های آن ها به تو. تا چشم های دل ها پرده های نور را بشـکافد و به معـدن عظمت برسـد و ارواح آویخته ی به عزّ قدس تو شود».

ما چیز هایی را می گوییم و الفاظی را تکرار می کنیم و حتّی معانیی را برای خودمان ترسـیم می نماییم، ولی معانی به قدری دقیق و بالاـ و بـا عظمت است که اگر امثـال ما با این ظرفیت های کم، حقیقت آن را بفهمیم معلوم نیست که بتوانیم ادامه ی حیات بـدهیم. نظیرش همّـام حـتّی بـا آن روح بلنـد که وقتی خـدمت امیرالمؤمنین علی۷ رسـید و گفـت: صـفات متّقیـن را برای من توصـیف کن. حضـرت خطبه ی جانـانه ای را خواندنـد. عـاقبت این شـخص فریـاد و صـعقه ای زد و قـالب تهی کرد. اگر مـا هم این هـا را بفهمیم حـداقل این است که بایـد صـعقه ای زده و مـدهوش شویم. به هر حـال اگر دسـتمان به اوج نمی رسـد، در مرحله ی پـایین تری این معـانی را زمزمه کنیم و به انـدازه ی ظرفیت هـای خودمـان جرعه ای از این اقیانوس رحمت و برکت را برگیریم. در درگاه خـداوند متعال این گونه می گوییم:

 إلهِی هَب لِی کَمالَ الإنقِطاعِ إلَیک.

یعنی فرد از هرچه غیر خـداست ببرد و هیـچ دل بسـتگی و وابسـتگی به غیر خـدا نداشـته باشـد. از مـال، فرزنـد، همسـر، جاه، مقام و خلاـصه از دنیا و ما فیها و بلکه حتّی از بهشت و جهنّم هم ببرد و فقط خـدا و تنها خداونـد متعال را مـدّ نظر داشـته باشـد. این کمال انقطاع است؛ بدانـد که غیر خـدا، هیچ چیز اصالت ندارد. هرچه هست پوچ است. هیچ چیز هیچ قدرتی ندارد. همه از خداست؛ تمام قدرت ها، تمام نعمت ها، تمام رحمت ها و تمام هستی از اوست. حتّی اگر توفیقی هم پیدا کرده

ص: ۵

باشیم در این وادی سخنی بگوییم آن هم به عنایت خداوند است. «کُلَّما وَفَّقتَنِی بِخَیرٍ فَأنتَ دَلِیلِی عَلَیهِ وَ طَرِیقِی إِلَیه»؛(۱) «در هر خیری که مرا موفّق فرمودی، تو راهنمای من بر آن، و راه من به سوی آن هستی».

بایـد بدانیم که هرچه غیر خداست، جز ذلّت و مسکنتْ چیز دیگری نیست. رسیدن به این حقایق، لمس کردن و احساس کردن آن ساده نیست. گفتنش خیلی مشکل نیست ولی این که کسی متحقّق به این حقیقت شود و به گونه ای باشد که با تمام وجودش این معنی را بفهمد و بالطّبع در اعمالش هم ظاهر گردد، به این سادگی ها دست یافتنی نیست.

خَلیلَیَّ قُطّاعُ الفَیافی إلی الحِمیٰ کَثیرٌ و أمّا الواصِلونَ قَلیلٌ

«دوستان! ره روان بیابان ها به سوی مأمن دوست زیادند؛ امّا به مقصد رسیدگان اندکند». یاد خدا باید همه ی وجود را فرا گیرد که هیچ غفلتی نباشد بلکه همیشه حضور باشد و چشم حقیقت از رخسار محبوب بر نگیرد.

لِکُلٍّ إلی شَأوِ العُلی حَرَکاتٌ ولکِن عَزیزٌ فی الرِّجالِ ثَباتٌ

«برای همه به سوی دور دست ها حرکاتی است ولیکن ثبات در آن مراتب نادر است». آری یاد خدا باید عین جان بشود؛ نه فقط به زبان باشد. البتّه باید لسانی هم باشد و لازم هم هست. همان طوری که در دعای شریف کمیل می خوانید:

واجعَل لِسانی بِذِکرِکَ لَهِجاً؛ خدایا زبان مرا قرار بده تا به ذکر تو حرکت کند.

ولی این ذکر زبانی کافی نیست. این اوّل سلوک است. اگر کسی به معنی واقعی کلمه به یاد خدا بوده و غفلت نداشته باشد، آن وقت می تواند بفهمد که انقطاع الی الله چیست، تا کمال انقطاع را از خداوند درخواست کند. نتیجه ی رسیدن به کمال انقطاع چیست؟ «إِلهِی هَب لِی کَمالَ الإنقِطاعِ إِلَیک و أنِر أبصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیک حَتَّی تَخرِقَ أبصارُ القُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ». انسان به جایی می رسد که حتّی حجاب های نوری بین او و خداوند برداشته می شود و به معدن عظمت می رسد و تمام پرده ها کنار زده می شود. پرده ها و حجاب ها دو نوعند:

۱- بحارالأنوار، ج۹۹، ص۵۵.

ص: ۶

الف) گـاهی حجاب ها و پرده های ظلمانی است. آن هایی که امثال ما مبتلا هستیم گناهان است. دنیاطلبی ها، جاه طلبی ها، قـدرت پرستی ها، اسارت به همسر و فرزند و امثال این هاست که حُجُب ظلمانی است.

ب) امّا گاهی پرده هایی که بین عبـد و خـداست پرده های نورانی است. خیلی مهم است که شـخص از این پرده ها نیز بگـذرد و به معـدن عظمت الهی برسـد. ممکن است پرده های نورانی، عبادات و علوم خود شـخص باشـد. علم نور است. عبادت نور است. حتّی رفتن به بهشت نور است؛ ولی اگر کسـی بخواهد به سرچشـمه و معدن اصـلی نور برسد حتّی این ها هم مانع رفتن می شود. آن قدر انقطاع الی الله مرتبه ی برتری است که علم و عبادت هم می تواند مانع شود؛ بلکه چه بسا برخی تجلّیات اسـماء و صـفات و چیزهای دیگری که فعلاً نمی خواهم بیان کنم می توانـد مانع رسـیدن به معـدن عظمت شود. این مرتبه ای است که در لسان برخی، از آن به «فناء فی الله» تعبیر می شود؛ که دیگر جز خدا هیچ چیز را نمی بیند و اگر چیز دیگری را ببیند به خدا می بیند.

 «تَخرِقَ أبصَارُ القُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ»؛ «چشم های دل ها پرده های نورانی را می شکافد».

 «بِضِیاءِ نَظَرِها إِلَیک»؛ «با آن نور خاصّی که به خداوند متعال نظر می کند».

 «وَ تَصِیرَ أروَاحُنَا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدسِک»؛ «آن وقت ارواح چنین افرادی به محلّ عزّت قدس الهی آویخته اند».

دیگر چیزی واسـطه ی بین عبد و خدا نیست. هرچه هست خداست. در این حال است که آخرین درجه ی کمال انسانی را به دست می آورد.

محلّ عزّ قدس کجاست؟

این محلّ عزّ قـدس کجاست؟ آن محلّ أعلی کجاست؟ نزدیک به این تعبیر در قرآن کریم و نهـج البلاغه و بعض کتب دیگر آمـده است. شایـد بتوانیم بـا مقـایسه ی این ها تا انـدازه ای بفهمیم محلّ عزّ قـدس کجاست. در قرآن کریم در دو جا از ملأ أعلی نام برده شده است. در یک جا خداوند متعال به پیامبرش فرمان می دهد و می فرماید این چنین بگو:

ص: ۷

 (ما کانَ لِی مِن عِلمٍ بِالمَلَإِ الأعلی إِذ یَختَصِمُون)(۱) «[ای پیامبر بگو] من علمی به ملأ أعلی نداشتم وقتی که فرشتگان درباره ی خلقت آدم مجادله می کردند».

وقتی خداوند متعال به فرشتگان فرمود می خواهم آدم را خلق کنم، آن ها گفتند: این آدم موجود مُفسِدِ ظالم را برای چه خلق می کنی!؟ ما این جا بنده های تو هستیم و تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. آدم به چه دردی می خورد؟ خداوند فرمود: (إنِّی أعلَمُ ما لا تَعلَمُون)(۲) همانا من می دانم آن چه را که شما نمی دانید. در آیه ی شاهد سخن، خداوند خطاب به پیامبر می فرماید بگو: (ما کانَ لِی مِن عِلمٍ بِالمَلَإِ الأعلی إِذ یَختَصِمُون) من به ملأ أعلی علمی نداشتم و نه کتابی خوانده بودم و نه از کسی شنیده بودم و با علم عادی نمی توانستم به آن دسترسی داشته باشم؛ بلکه تعلیم الهی بود.

در جای دیگر خداوند متعال درباره ی راندن شیاطین از ملأ أعلی می فرماید:

 (لا یَسَّمَّعُونَ إِلی المَلَإِ الأعلی وَ یُقذَفُونَ مِن کُلِّ جانِب)(۳) شیاطین نمی توانند سخنان فرشتگان را که در ملأ أعلی هستند بشنوند؛ مگر دزدانه که با شهاب(۴) زده می شوند. بنابراین ملأ أعلی آن عالَم و جایی است که جمع فرشتگان در آن هستند.

باز در نهج البلاغه می خوانیم که امیرالمؤمنین۷ درباره ی اولیای ویژه ی خداوند می فرماید:

 و صَحِبُوا الدُّنیا بِأبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالمَحَلِّ الأعلَی.(۵)

به تن همدم دنیایند، ولی جان شان به محلّ اعلی آویخته است. این ها چه کسانی هستند؟ این ها خلفاء الله هستند. کسانی هستند که حضرت می فرماید: علم به آنان هجوم آورده است، آن هم علمی که بر اساس حقیقت است.(۶) ما می خواهیم یک کلمه بیاموزیم باید چقدر تلاش کنیم؛ حالا درست

۱- ص، آیه ۶۹.

۲- البقره، آیه ۳۰.

۳- الصافات، آیه ۸.

۴- (إلَّا مَنِ استَرَقَ السَّمعَ فَأتبَعَهُ شِهابٌ مُبینٌ). الحجر، آیه ۱۸.

۵- نهج البلاغه ی صبحی صالح، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۵.

۶- همان. «هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ عَلَی حَقِیقَهِ البَصِیرَهِ و باشَرُوا رُوحَ الیَقِینِ و استَلانُوا ما استَوعَرَهُ المُترَفُونَ و أنِسُوا بِما استَوحَشَ مِنهُ الجاهِلُونَ و صَحِبُوا الدُّنیا بِأبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَةٌ بالمَحَلِّ الأعلَی أولَئِکَ خُلَفاءُ اللَّهِ فی أرضِهِ و الدُّعَاهُ إلَی دِینِهِ آه آهِ شَوقاً إلَی رُؤیَتِهِم».

ص: ۸

یـا غلـط یـاد بگیریم. آن وقت امیرالمؤمنین درباره ی آنان می فرمایـد: علم به آن ها هجوم آورده است. آن علمی که با آن حقیقت اشـیاء را می فهمند. «و باشَـرُوا رُوحَ الیَقِینِ» و علمی که همراه یقین است و در جانشان رسوخ کرده است. امیرالمؤمنین می فرماید: آه آه! شیدای دیدار آنانم؟

من در این جـا می خـواهم یـک ارتبـاطی بین دعـا و کلمـات امیرالمؤمنین برقرار کنم. برادران و خواهران بزرگوار! هنگـامی که این مناجات شعبانیّه را من و شما می خوانیم، باید ببینیم چه چیزی را طلب می کنیم؟ ببینیم چه کار می خواهیم بکنیم؟ آیا برای این سفر طولانی و مهم، توشه اش را هم آماده کرده ایم؟ یا تنها لقلقه ی زبان است؟

محـلّ عزّ قدسـی که درخواست می کنیم از آن ملأ أعلی که جمع فرشـتگان است برتر است. در آن ملأ أعلی حـداقل این است که شیاطین می توانستند دزدانه سَرَک بکشند و رانده شوند؛ امّا آن چه در این جا آمده است محلّ عزّ قدس و معدن عظمت است؛ حتّی شیـاطین دزدانه هم نمی تواننـد نفوذ کننـد. پـاکی محض است و در عین حال مرتبه ی عزّ است. تمام غیر قـدس بودن آن جا مقهور است.

آن چـه در ایـن مناجـات هسـت، از آن ملأ أعلی کـه در آیـه آمـده بالاتر اسـت و شایـد همـان چیزی باشـد کـه در نهـج البلاغه امیرالمؤمنین۷ از آن یاد کرده انـد: «و صَـحِبُوا الـدُّنیا بِأبـدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَهٌ بِالمَحَلِّ الأعلَی»؛ این خوبان و پاکان و قدسـیان با دنیا آن چنان مصاحبت می کنند که روحشان معلّق به محلّ أعلی است. از این قطعه استفاده می کنیم که این آویختگی به عالم بالا برای بعد از مرگ نیست!! در همین دنیا با این بدن هایی که من و شـما داریم، مصاحبت می کنند؛ امّا باطن آنان که ارواح شان باشد، معلّق به ملأ أعلی و در آن محلّ قـدس است. هرچه می بینـد خداست. اگر دیگری را هم می بیند به خداوند می بیند. شاید این قطعه ی نهج البلاغه مثل آن چه باشد که در مناجات شعانیّه آمده است که:

 فَناجَیتَه سِرّاً و عَمِلَ لَکَ جَهراً؛ «خدایا تو به سِرّ بنده ات را ندا می دهی، در حالی که او آشکارا برای تو کار می کند».

به سِـرّ نـدا می دهی یعنی روحش معلّق به عزّ قـدس است، در حالی که بـدنش در میان مردم می باشـد و مصداقی است از: «...کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی

ص: ۹

یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِی أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِی أَعْطَیْتُه...»(۱)؛ «من گوش عبد می شوم که به آن می شنود، و چشم او می شوم که به آن می بیند، و زبان او می شوم که بدان سخن می گوید، و دست او می شوم که بدان عمل می کند. اگر مرا بخواند، جوابش گویم و اگر درخواست کند، به او عطا نمایم».

برخی از ویژگی های آویختگان به محلّ عزّ قدس

الف) به هر حال از مقایسه ی این فراز از مناجات شعبانیّه با آن فراز از خطبه ی مذکور می فهمیم آن ها که ملحق به عالم عزّ قدس هستند و ارواحشان معلّق به ملأ أعلی است و این حُجُب ظلمانی و نورانی را طی کرده اند و به آن مرتبه رسیده اند، کسانی هستند که: «هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ عَلَی حَقِیقَهِ البَصِیرَهِ و باشَرُوا رُوحَ الیَقِینِ»؛ «بادرستی بصیرت علم به آنان هجوم آورده و روح یقین را بی هیچ واسطه ای اقتباس کرده اند». و این مقام یقین، مرتبه ی ساده ای نیست. یقین مرتبه ای است که اگر انسان به آن برسد، دیگر همه چیز را دارد. یقین در عمق جان اولیاء الهی جای کرده است. در روایتی قریب به این معنا وارد شده است که: «هیچ چیز در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است».(۲) آری! یقین، نعمتی بسیار والاست. آن هم یقینی که ناشی از علم صحیح باشد؛ یعنی یقینی که ثابت باشد و با حوادث روزگار بالا و پایین نشود. یقینی که تا آخرین لحظه همراه انسان باشد.

ب) از ویژگی ها و خصایص دیگر آنان که به عزّ قدس ملحق و معلّق شده اند این است که وقتی روح یقین را در آغوش گرفتند، آن چه را که مترفین، مرفّهین و نازپروردگان عالم، پست و لئیم و ناگوار می شمرند یعنی مشکلات دنیا برای آن ها سازوَر، لیّن و خوش آیند می شود؛ آن چه برای آن ها سخت است، برای این ها که به یقین رسیدند ملایم می شود. صبر در راه محبوب و فرمان برداری از او برای اهل یقین شیرین خواهد بود:

۱- الکافی، ج۲، ص۳۵۲. «قالَ رَسُولُ اللَّهِ ۹ قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَن أهانَ لِی وَلِیّاً فَقَد أرصَدَ لِمُحارَبَتِی و ما تَقَرَّبَ إلَیَّ عَبدٌ بِشَیءٍ أحَبَّ إلَیَّ مِمّا افتَرَضتُ عَلَیهِ و إنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إلَیَّ بِالنّافِلَهِ حَتَّی أحِبَّهُ فَإذا أحبَبتُهُ کُنتُ سَمعَهُ الَّذِی یَسمَعُ بِهِ و بَصَرَهُ الَّذِی یُبصِرُ بِهِ و لِسانَهُ الَّذِی یَنطِقُ بِهِ و یَدَهُ الَّتِی یَبطِشُ بِها إن دَعانِی أجَبتُهُ و إن سَألَنِی أعطَیتُهُ و ما تَرَدَّدتُ عَن شَیءٍ أنَا فاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی عَن مَوتِ المُؤمِنِ یَکرَهُ المَوتَ و أکرَهُ مَساءَتَه».

۲- «ما قُسِمَ فی النّاسِ شَیءٌ أَقَلُّ مِنَ الیَقِینِ». بحارالأنوار، ج۶۷، ص۱۳۶.

ص: ۱۰

 و استَلانُوا ما استَوعَرَهُ المُترَفُونَ.(۱)

آن چه که برای جاهلان مایه ی ترس است و آن ها از آن وحشت دارند، برای این ها که صاحب یقین اند مایه ی خوشی است و با آن انس دارند:

 و أنِسُوا بِما استَوحَشَ مِنهُ الجاهِلُونَ.(۲)

ج) ویژگی دیگر آن است که آن ها در همان حال که با این بدن دنیایی در این جهان زندگی می کنند و به حَسَب ظاهر با من و شما حرف می زنند، در عالم واقع ارواحشان آویخته به ملأ أعلی است و در کنار قدسیان و عرشیان هستند و در عالم دیگری سیر می کنند. و در همین حال حیات دنیوی به آن مقامّات رسیده اند: «و صَحِبُوا الدُّنیا بِأبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَةٌ بالمَحَلِّ الأعلَی».

و در همین جا عبد به درگاه خداوند عرضه می دارد:

 إلهی و اجعَلنی مِمَّن نادَیتَه فأجابَکَ و لاحَظتَه فصَعِقَ لِجَلالِکَ فناجَیتَه سِرّاً و عَمِلَ لَکَ جَهراً؛ «خدایا مرا در زمره ی کسانی قرار ده که او را خواندی و پاسخت داد؛ به او توجّه کردی پس از جلال و بزرگی تو فریاد زد و مدهوش شد؛ با او نهانی راز گفتی و او آشکارا برای تو کار کرد».

عبد در این لحظه به عنایت حضرت حق تمام هستیش خدایی می شود و با توجّه خاصّ پروردگارْ اراده اش در اراده ی حق مُندک و با صعقه ای تمام أنانیّت مضمحلّ و متلاشی می گردد و غیر از حضرت حق، در آن مرتبه چیز دیگری نمی بیند و به سرّ راه یافته و از سرّ وجود به وجود ظاهر می رسد و می یابد که «هو الاوّلُ و الآخِرُ و الظّاهِرُ و الباطِنُ».(۳) و متحقّق به این معنی می شود که «بِنُورِ وَجهِکَ الَّذِی أضَاءَ لَهُ کُلُّ شَی»(۴) همه چیز متنوّر به نور الهی است و از خود هیچ ندارد.

امیرالمؤمنین علی۷ در خطبه ی متّقین درباره ی مؤمنین اهل یقین چنین می فرماید:

۱- نهج البلاغه ی صبحی صالح، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۵.

۲- همان.

۳- الحدید، آیه ۳.

۴- مصباح الکفعمی، ص۵۵۵.

ص: ۱۱

 وَ لَولاـ الأَجَلُ الَّذی کَتَبَ اللَّهُ عَلَیهِم لَم تَستَقِرَّ أرواحُهُم فی أجسَادِهِم طَرفَهَ عَینٍ شَوقاً إِلَی الثَّوابِ و خَوفاً مِنَ العِقَاب»؛(۱) چه خبر است؟ ما کجاییم؟ چه قدر بدبختیم! چه قدر إخلاد به ارض داریم! چه قدر گرفتار مادّیّت هستیم! شهوات، دست و پای امثال من را بسته است! ملکات بد و خصایل ناپسند ما را گرفتار کرده است! و گرنه امیرالمؤمنین۷ می فرماید: اگر نبود که خداوند متعال مقدّر فرموده که تا فلان لحظه باید در این دنیا بمانیم، افرادی که به یقین رسیدند، مرغ روحشان از شوق به لقاء پروردگار، به عالم بالا پرواز می کرد و به آن معدن عظمت می رسید. در زیارت شریف امین الله می خوانیم: «فاجعَل نَفسِی.....مُشتاقَهً إلَی فَرحَهِ لِقائِک»؛(۲) «خداوندا جان مرا...... شیدای سُرور دیدارت قرار ده».

نکته ای در ره زنی شیطان

در این جا مناسب است نکته ای را یادآوری کنم تا توجّه کنیم چگونه شیطان با روش های زیبا سدّ راه اتّصال به عالم بالا می شود. متأسّفانه بعضی افراد نیز که در جمهوری اسلامی با تزویر به بالاترین موقعیّت ها دست انداختند و الحمدلله زحمت شان هم کم شد در این دام گرفتار شدند، دیدم در کتابی این آیه ی شریفه ی (و اعبُد رَبَّکَ حَتَّی یَأتِیَکَ الیَقینُ)(۳) را آورده وآن را غلط و منحرفانه معنی کرده است. اساساً در فهم این آیه دو گروه اشتباه کردند:

یک گروه صوفی ها و بعضی از عارف نماها نه عارف واقعی که می گویند معنی آیه آن است که باید عبادت کنیم تا به یقین برسیم. وقتی به یقین رسیدیم دیگر عبادت نمی خواهیم . بعد از وصل، طلب معنی ندارد در حالی که عبادت برای طلب است. بیچاره! آیا وصل شما بالاتر از وصل پیامبر۹ می شود؟! وصل شما بالاتر از وصل امیرالمؤمنین می شود که می فرماید: «لَو کُشِفَ الغِطاءُ ما ازدَدتُ یَقِیناً»؛(۴) اگر پرده ها کنار برود چیزی بر یقین من افزوده نمی شود. آیا این بزرگان

۱- نهج البلاغه ی صبحی صالح، خطبه ی۱۹۳، ص۳۰۳.

۲- کامل الزیارات، ص ۴۰.

۳- الحجر، آیه ۹۹.

۴- بحارالانوار، ج ۴۰، ص۱۵۳.

ص: ۱۲

یک لحظه شد که از عبادت غافل شوند؟! شگفتا که معنی آیه این باشد: عبادت کنید تا به یقین برسید. وقتی به یقین رسیدید دیگر عبادت نکنید؟!!

نه آقا! این یقین کنایه از مرگ است. اگر به پنجاه تفسیر مراجعه کنید می بینید همه ی تفاسیر معتبر معنی کرده اند: (و اعبُد رَبَّکَ حَتَّی یَأتِیَکَ الیَقینُ)؛ یعنی تا فرا رسیدن مرگت پروردگارت را عبادت کن. دقیقاً عکس سخن صوفیان. و این نظیر آیه ی سوره ی مبارکه ی مدّثر است که از زبان مجرمانی که در دوزخ به سر می برند، نقل می فرماید:

 (و کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَومِ الدِّینِ حَتَّی أتَانَا الیَقِین)(۱) «و همواره روز جزا را انکار می کردیم تا آن که مرگ ما فرا رسید».

صوفی ها این آیه را آن طور انحرافی معنا کردند و دسته ی دیگر که آن کتاب نیز از زمره ی اینان است به نحوی دیگر آیه ی شریفه را به طور غلط معنی کردند: (و اعبُد رَبَّکَ حَتَّی یَأتِیَکَ الیَقین) عبادت کن خداوند را تا یقین پیدا کنی. یعنی آیه می فرماید: عبادت، راه رسیدن به یقین است. البتّه اصل مطلب درست است؛ ولی معنای آیه این نیست. بله، عبادت یقین هم می آورد؛ ولی آیه ی مبارکه نمی خواهد این مطلب را بفرماید. آیه می فرماید: تا لحظه ی مرگت باید عبادت کنی. کما این که در سوره ی مبارکه ی مدّثر از زبان مجرمان فرمود: عصیان کردیم تا این که یقین یعنی مرگ سراغ ما آمد؛ یعنی تا آخرین لحظه که مرگ سراغشان آمد، مشغول عصیان بودند؛ نه این که آن قدر گناه کردند که به یقین رسیدند! عصیان کردن تا رسیدن به مرحله ی یقین یعنی چه؟! عصیان موجب تکذیب است نه یقین.

حالا- چرا آیه را این طور معنا کردند؟ این ناشی از مطلبی در عمق اندیشه ی این گونه افراد است که این چنین ناشیانه بُروز یافته است. می خواهند بگویند: شما بی جهت دنبال علم و درس می روید؛ حوزه و فقه، حتّی فلسفه و عقل همه بی خود است؛ همه را کنار بگذارید؛ فقط بروید عبادت کنید! بعد هم به این اکتفا نمی کنند، می گویند: عبادت هم یک امر شخصی است. هر کسی چیزی برای خودش پیدا می کند. یکی خدا را مثل هندوها می فهمد، دیگری مثل اشعری ها، کسی مثل معتزلی ها و اشخاصی هم مثل من و شما می فهمند. شما نباید به کسی کاری داشته باشید!

۱- المدّثر، آیات۴۶ و ۴۷.

ص: ۱۳

نهایتاً ملّی گرا باش! همین بس است. بایـد از این ها بپرسیم: از (لَعَلَّکُم تَعقِلون)(۱) و (أفَلا یَتَدَبَّرونَ القُرآن)(۲) چه می فهیمد؟ شما به جوامع روایی که مراجعه کنیـد، فصـل اوّلش دربـاره ی عقـل و جهـل است «کتـاب العقـل و الجهـل». مگر می توانیم بگوییم فقط عبـادت؟ پس جایگـاه عقـل چه شـد؟ البتّه عبـادت خیلی مهم است ولی معنـایش تعطیلی عقـل نیست. عقل است که میزان و مقیاس درستی و نادرستی همه چیز است. حتّی میزان و معیار سنجش عبادت هم عقل است:

 فبِالعَقـلِ عَرَفَ العِبَـادُ خـالِقَهُم......و عَرَفـوا بِـه الحَسَـنَ مِنَ القَبِیـح؛(۳) بنـدگان بـه وسـیله ی عقـل بـه خـالق شـان معرفت پیـدا می کنند........ و به وسیله ی عقل خوب را از بد می شناسند.

بنـابراین می بینیم این ها برای آن که با حوزه، علما، فقه و اسـتدلال و تعقّل که این همه مورد توجّه اسـلام است مخالفت کننـد (چرا که به قول خودشـان تکثّر گرا هسـتند) آیه ی شـریفه را آن –طور معنـا کردنـد. این در حـالی است که اصـلاً مبنای اسـلام بر عقل و اسـتدلال اسـتوار است. عرفان اسـلامی هم هیـچ گاه مقابله ای با عقل ندارد. تبّاً بر آن عرفانی که با عقل مخالف باشد! تبّاً بر عرفانی که مخالف شرع باشد! چنان که به قول صدرالمتألهین ۱: «تبّاً بر آن فلسفه ای که مخالف شرع باشد».

حالا این ها چرا می خواهند فکر و اسـتدلال را از حوزه بگیرند و از دست مردم خارج کنند؟ باید بگوییم این یا از جهالتشان است یا بر اساس توطئه های حساب شده و دقیق، و یا تلفیقی از هر دو. متأسّفانه ظرف هفت هشت سال گذشته(۴)، آن ها این گونه افکار را در جمهوری اسـلامی ترویـج کردنـد و حتّی در کتـاب های رسـمی خودشان نوشـتند. تا این که الحمـدلله مردم یک مقـدار بیـدار و متوجّه شدند و در نهایت شرّ آن ها کم شد، گرچه به طور غیر رسمی مشغولند.

به هرحـال، امیر المؤمنین۷ می فرمایـد: افرادی که به یقین رسـیدند، مرغ روحشـان از شوق و محبّت خـدا نزدیـک است به عـالم بالا پرواز کنـد. و این هـا همـان کسـانی هسـتند که طبق مناجات شـعبانیّه از جلال و عظمت حق تعالی مـدهوش هسـتند و آشـکارا برای خدای متعال کار می کنند و در تمام کارها او را مدّ نظر دارند و حاضر نیستند برای غیر او قدمی بردارند.

۱- البقره، آیه۷۳.

۲- محمّد، آیه۲۴.

۳- الکافی، ج۱، ص۲۸.

۴- . به اصطلاح دوره ی اصلاحات غربی.

ص: ۱۴

فطری بودن محبّت حضرت حق عزّ و جلّ

در فراز دیگری از مناجات شعبانیّه عرض می کنیم:

 إلهی لَم یَکُن لی حَولٌ فَانتَقَلَ بِه عَن مَعصِیَتِکَ إلّا فی وَقتٍ أیقَظتَنی لِمحبّتک؛ «خدایا! برای من نیروی تحرّکی نبود که از حال نافرمانیت منتقل شوم، مگر وقتی که مرا برای محبّت خودت بیدار کردی». ببینید سخن از ایجاد محبّت نیست بلکه سخن از بیداری محبّت است. نمی گوید محبّت را القا کردی بلکه می گوید فقط برای محبّتت بیدارم کردی تا از معصیت تو دور شوم.

امّا این شوق و محبّت از کجا آمده است؟ این محبّت در عمق جان هر انسانی هست. انسان به اقتضای فطرت و خلقت، خالقش را که وجودش و هستی اش از اوست و مُنعِمش را کسی که این همه نعمت و برکت به او داده در حالی که خودْ غنیّ و جمیل علی الاطلاق است دوست دارد. فقط گاهی بر اثر گناهان و بر اثر عوامل خارجی این احساس به خواب رفته است. این جا هم اگر عاملی باشد که انسان را بیدار کند آن محبّت فَوَران می کند. پس اگر کسی مُنعِم خود را دوست نداشت علّتش چیست؟ علّت این است که روی فطرتش پا گذاشته و فطرتْ به خواب رفته است. کافی است فطرت بیدار شود تا محبّت الهی را بیابد. البتّه این محبّت علامت و نشانه هم دارد. نشانه ی محبّت الهی اطاعت از خداست. اگر محبّت خدا در عمق جان رسوخ کند از معصیت خدا دست می کشیم. امام صادق۷ طبق نقل فرمودند: من تعجّب می کنم از کسی که ادّعای محبّت خدا نموده و در عین حال عصیان خداوند را می نماید. و بعد این دو بیت را خواندند:

تَعصِی الإلَهَ و أنتَ تُظهِرُ حُبَّهُ *** هَذا لَعَمرُکَ فی الفِعالِ بَدِیعٌ

لَو کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَأَطَعتَهُ *** إِنَّ المُحِبَّ لِمَن یُحِبُّ مُطِیعٌ (۱)

«عصیان خداوند می کنی و در همان وقت می گویی محبّت خدا دارم و اظهار دوستی با خدا می کنی! به جان تو سوگند! این یک امر تازه و شگفت انگیزی است! اگر محبّت تو راست بود اطاعت خدا را حتماً انجام می دادی؛ زیرا مُحِبّ همیشه مُطیع محبوبش است».

۱- وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۳۰۸.

ص: ۱۵

ترس و امید در این مناجات

از معارف و اصول تربیتی دیگری که در این مناجات وجود دارد مسأله ی خوف و رجاست که در سراسر آن موج می زند، از جمله:

 إلهی! إن كانَتِ الخَطايا قَدْ أسقَطَتنی لَدَیکَ فَاصفَح عَنّی بِحُسنِ تَوَکُّلی عَلَیك؛ «خدایا! اگر خطاهایم مرا از نظرت انداخته، به خاطر حسن توکّلم بر تو از من درگذر».

 إلهی! إن حَطَّتنی الذُّنوبُ مِن مَکارِمِ لُطفِکَ فَقَد نَبَّهَنی الیَقینُ إلی کَرَمِ عَطفِك؛ «خدایا! گرچه گناهانم مرا به انحطاط کشانده و پستم کرده و از (رسیدن به اوج) کَرَمت (مانع شده) ولی یقین مرا به لطف و کرمت آگاه و بیدار ساخته است».

 إلهی! إن أنامَتنِی الغَفلَهُ عَنِ الاستِعدادِ لِلقائِکَ فَقَد نَبَّهَتنی المَعرِفَهُ بِکَرَمِ آلائِك؛ «خدایا! اگر غفلت و بی خبری از آماده شدن برای ملاقات با تو خوابم کرده، در عوض شناختی که از کرم و مهربانی ات دارم مرا بیدار و متنبّه نموده».

خوف و رجا دو ابزار تربیتی اسلام است. در روایت آمده است:

 لا یَکونُ المُؤمِنُ مُؤمِناً حَتَّی یَکونَ خائِفاً راجِیاً؛(۱) معبد نمی تواند مؤمن باشد مگر این که هم ترسان باشد و هم امیدوار».

خوف از عذاب الهی در مقابل کوتاهی ها، و امید به رحمت الهی با همه ی بدی ها. در بعضی روایات دارد که باید خوف و رجاء در دل مؤمن مساوی و هم سنگ باشد:

 لَو وُزِنَ هَـذا لَم یَزِد عَلَی هَـذا و لَو وُزِنَ هَـذا لَم یَزِد عَلَی هَـذا؛(۲) «اگر خوف و رجاء را به میزان در آورند، نه خوف بر رجاء سنگینی می کند و نه رجاء بر خوف».

ازامام صادق۷ روایت شده است که در وصیّت لقمان۷ به فرزندش عجایب و شگفتی هایی نهفته است. قرآن می فرماید: (وَ لَقَد آتَینا لُقمانَ الحِکمَهَ)(۳) «ما حکمت را به لقمان دادیم». یکی از سخنان حکمت آمیز لقمان به فرزندش که قرآن کریم آن را نقل فرموده چنین

۱- الکافی، ج۲، ص ۷۱.
۲- الکافی، ج۲، ص۶۷.
۳- لقمان، آیه ۱۲.

ص: ۱۶

است: (لاـ تُشرِك بِاللَّه إِنَّ الشِّركَ لَظُلمٌ عَظِيم)(۱) «به خدا شرك نَوَرز كه شرك ظلمی سنگین است». امام٧ می فرماید: شگفت ترین سخن لقمان به فرزندش این است:

 خَفِ اللَّهَ عَزَّ و جَلَّ خِيفَةً لَو جِئتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَينِ لَعَذَّبَكَ وَ ارجُ اللَّهَ رَجاءً لَو جِئتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَينِ لَرَحِمَك؛(۲) «از خداوند عزّ و جلّ چنان بترس که اگر نیکی جنّ و انس را بیاوری تو را عذاب خواهد کرد و چنان امیدوار به خداوند باش که اگر گناهان جنّ و انس را بیاوری تورا مورد رحمت قرار خواهد داد». ای فرزند! اگر گناه ثقلین را داشته باشی از رحمت خدا نا امید نباش و اگر عبادت ثقلین هم داری به خودت مطمئن نباش. باید به گونه ای باشد که خوفت تو را از معاصی نگه دارد و رجایت تو را امیدوار به رحمت الهی کند.

اگر این مناجات را تا آخر بخوانیم، می بینیم ظاهراً با روایت اندکی تفاوت دارد. جنبه ی رجاء قوی تر است. امید به رحمت پروردگار بیشتر است. چگونه این تفاوت ظاهری با آن چه که در برخی روایات به تساوی بین وزن رجا و خوف وارد شده است، قابل جمع است؟ به نظر می آید این تفاوت مربوط به شرایط و حالات است. این دعا دعایی است در زمان خاص از زبان افراد خاصّی و در شرایطی خاص صادر شده است. در این شرایط باید طوری بود که جنبه ی رحمت و رجاء بیشتر موج بزند . انسان با این مضامین عالی به معدن عظمت می رسد. به جایی می رسد که:

 سَبَقَت رَحمَتُهُ غَضَبَه؛(۳) خداوند رحمتش سابق بر غضبش است.

پس در آن عالم باید جنبه ی رجاء غلبه داشته باشد. امّا در حالات معمولی که انسان گرفتار تیرگی های مادّیت است و در این عالم ظلمانی گرفتار کار و کسب و معامله و رفت و آمد و مذاکرات با مردم، غیبت و تهمت و امثال این هاست، در چنین موقعیّتی انسان نباید حالتی داشته باشد که جنبه ی رجایش غالب باشد و الّا شیطان سوء استفاده می کند. باید آن جا خوف و رجاء مساوی باشد.(۴) در چنین شرایطی که شرایط غالب است باید این دو جنبه مساوی باشد. امّا یک جایی باید جنبه ی رجاء قوی تر باشد. به نظر می رسد که در ابتدای جوانی و اوایل زندگی باید این

۱- لقمان، آیه ۱۳.

۲- الکافی، ج۲، ص۶۷.

۳- بحارالانوار، ج۸۷، ص۱۵۷.

۴- و یا شاید حتّی خوف اندکی غالب باشد

ص: ۱۷

دو خصلت خوف و رجاء مساوی باشد. امّا هرچه سن بیشتر شده و شهوات شکسته می شوند و احتمال مرگ بیشتر می گردد، آ ن جا بیشتر باید امیدوار بود.(۱) چنان که در روایت است:

 أنَا عِندَ ظَنِّ عَبدِیَ المُؤمِنِ بِی إن خَیراً فَخَیراً؛(۲) من نزد گمان عبد خودم هستم. اگر گمان خیر به من داشت من هم خیر به او می دهم.

باز در روایت چنین وارد شده است که: «...لِأَنَّ اللَّهَ کَرِیمٌ بِیَدِهِ الْخَیْرُ یَسْتَحْیِی أَنْ یَکُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ یُخْلِفَ ظَنَّهُ وَ رَجَاءَ...»؛(۳) خدا حیاء می کند که عبدش به او گمان نیک داشته باشد و او گمان نیک او را به عمل نرساند.

و نیز مناسب است که محتضر را به رحمت خداوند امید وار کنند تا با این حال از دنیا برود. چنان که از امام صادق۷ چنین عملی نقل شده است.(۴)

اشاره به نکته ای در آغاز و انجام دعا به صلوات

از جمله مطالب مهمّ مربوط به این مناجات، شروع و ختم آن به صلوات بر پیامبر و آل پاک اوست. قرآن می فرماید:

 (إِلَیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ و العَمَلُ الصَّالِحُ یَرفَعُه)(۵) به سوی خدا کَلِم طیّب و سخنان پاکیزه بالا می رود؛ و عمل صالح آن کَلِم طیّب را به سوی خداوند بالا می برد.

۱- رُوِیَ عَنهُم: «یَنبَغِی فِی حالَهِ المَرَضِ خُصُوصاً مَرَضَ المَوتِ أن یَزِیدَ الرَّجاءَ عَلَی الخَوف»؛ « سزاوار است که در هنگام بیماری علی الخصوص در بیماری منجر به مرگ، میزان رجا را نسبت به خوف بالا ببرد». عُدَّهُالدّاعِی، ص۳۵.

۲- . الکافی، ج۲، ص۷۲.

۳- وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۲۳۰. متن کامل روایت چنین است: «عَن أبِی جَعفَرٍ۷ قالَ وَجَدنا فی کِتابِ عَلِیٍّ۷ أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۹ قالَ عَلَی مِنبَرِهِ: و الَّذِی لاـ إلَهَ إلّا هُو ما أُعطِیَ مُؤمِنٌ قَطُّ خَیرَ الدُّنیا و الآخِرَهِ إلّا بِحُسنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ و رَجائِهِ لَهُ و حُسنِ خُلُقِهِ و الکَفِّ عَنِ اغتِیابِ المُؤمِنِینَ. و الَّذِی لا إلَهَ إلّا هُو لا یُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤمِناً بَعدَ التَّوبهِ و الإستِغفارِ إلّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ و تَقصِیرٍ مِن رَجائِهِ لَهُ و سُوءِ خُلُقِهِ و اغتِیابِ المُؤمِنِینَ. و الَّذِی لاـ إلَهَ إلّا هُو لاـ یَحسُنُ ظَنُّ عَبدٍ مُؤمِنٍ بِاللَّهِ إلّا کانَ اللَّهُ عِندَ ظَنِّ عَبدِهِ المُؤمِنِ لأنَّ اللَّهَ کَرِیمٌ بِیَدِهِ الخَیرُ یَستَحیِی أن یَکونَ عَبدُهُ المُؤمِنُ قَد أحسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ یُخلِفَ ظَنَّهُ و رَجاءَهُ فأحسِنوا بِاللَّهِ الظَّنَّ و ارغَبوا إلَیهِ».

۴- «سَألَ الصّادِقُ۷ عَن بَعضِ أهلِ مَجلِسِهِ فَقِیلَ عَلِیلٌ فَقَصَدَهُ عائِداً و جَلَسَ عِندَ رَأسِهِ فَوَجَدَهُ دَنِفاً فَقالَ أحسِن ظَنَّکَ بِاللَّهِ فَقالَ أمّا ظَنِّی بِاللَّهِ فَحَسَنٌ... الحَدِیث». بحارالانوار، ج۷۸، ص۲۳۵. قال الشهید الاوّل۱: «یستحب حسن الظن بالله فی کل وقت و آکده عند الموت و یستحب لمن حضره أمره بحسن ظنه و طمعه فی رحمه الله». ذکری الشیعه فی أحکام الشریعه، ج۱، ص۲۹۴.

۵- فاطر، آیه ۱۰.

ص: ۱۸

همه ی آن چه که در این دعا هست از صفات و اسماء حُسنای الهی، کَلِمِ طیّب است و عمل صالحی که آن را می تواند بالا ببرد و تربیتی که ما با این دعای شریف می شویم جهات مختلفی دارد. در روایت دارد که آن عمل صالحی که کلمه ی طیّبه را بالا می برد، ولایت اهل بیت: است؛ و کسی که اهل صلوات باشد، اهل ولایت هم هست. اگر می خواهی این ثناء الهی و این سخنانی که با خدا داری بالا برود، باید ولایت داشته باشی. لذا یکی از مصادیق عمل صالح، ذکر صلوات است.

در روایت آمده است که اگر با صلوات دعایت را شروع کردی و با صلوات ختم نمودی، چون درود بر پیامبر را خداوند می پذیرد، دعای شما را هم می پذیرد.(۱) این یک قاعده است که ابتدا و اختتام نام محمّد و آل محمّد باشد؛ چرا که: «بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا یَختِمِ»؛(۲) خداوند با ما شروع فرمود و به ما پایان می برد.

از أبان بن تَغلَب نقل شده است که ایشان خدمت امام صادق۷ رسید. حضرت فرمودند: وقتی به کوفه رسیدی از جانب من این سخن را روایت کن. حضرت فرمودند: به مردم بگو: «مَن شَهِدَ أن لا إله إلّا الله مُخلِصاً وَجَبَت لَهُ الجَنَّه»؛ «هر که از روی اخلاص لا اله الا الله بگوید بهشت بر او واجب می شود». أبان بن تَغلَب با تعجّب قریب به این مضمون عرض کرد: آقا! اگر بگویم هرکه بگوید لا اله الا الله از روی اخلاص بهشت بر او واجب می شود، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی شود. حضرت فرمودند: نترس. کسی که امر ولایت را نشناسد اگر لا اله الا الله هم بگوید روز قیامت از او گرفته می شود. ببینید روایت می فرماید: کلمه ی طیّبه ی لا اله الا الله با آن عظمتش اگر کسی ولایت نداشته باشد از او گرفته می شود.(۳) خداوند متعال همه ی ما را با کلمه ی طیّبه ی لا اله الا الله و ولایت اهل بیت: زنده بدارد و بمیراند.

۱- «قالَ أبو عَبدِ اللَّهِ۷: مَن کانَت لَهُ إلَی اللَّهِ عَزَّ و جَلَّ حاجَهٌ فَلیَبدَأ بِالصَّلاهِ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِهِ ثُمَّ یَسألُ حاجَتَهُ ثُمَّ یَختِمُ بِالصَّلاهِ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ فَإنَّ اللَّهَ عَزَّ و جَلَّ أکرَمُ مِن أن یَقبَلَ الطَّرَفَینِ و یَدَعَ الوَسَطَ إذا کانَتِ الصَّلاهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ لا تُحجَبُ عَنهُ». الکافی، ج۲، ص۴۹۴.

۲- بحارالانوار، ج۳۲، ص۳۰۸.

۳- الکافی، ج۲، ص ۵۲۰.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹